دکترين مهدويت و کارکرد آن از منظر انسانشناسى و جامعه شناسى

دکتر سيد رضي موسوي گيلاني

اشاره:

دكترين مهدويت، آموزه و اعتقادي ديني بر محور فرهنگ مهدوي است كه در دو عصر غيبت و ظهور توانايي و قابليت نظريه پردازي و ارائه راه حل هاي راهبردي در حوزه هاي متفاوت انساني و اجتماعي را داراست، به گونه اي كه مي توان بر اساس اين دكترين در عرصه فردي و اجتماعي نظريه پردازي نمود. تفسير مهدوي از دين مدخل و منظريست كه از تمامي ديگر مولفه ها و آموزه هاي ديني تفسيري ژرف و عميق ارائه مي دهد و علاوه بر آن كه خود مولفه اي از مولفه هاي ديني است و در كنار ديگر آموزه ها مي نشيند اما ساختار و بنيادي است كه همه ي ديگر آموزه هاي اعتقادي و اجتماعي توسط آن قرائت مي پذيرند و از آن ديدگاه نگريسته مي شوند. اين مقاله مي كوشد تا كاركرد و تاثير دكترين مهدويت را در دو حوزه انسان شناسي و جامعه شناسي در عصر غيبت و ظهور مورد تامل قرار دهد.

مقدمه

در ميان مؤلفه‌هاي ديني متشكّل از آموزه‌هاي اعتقادي، اخلاقي و آداب ديني (احكام)، مي‌توان بر حسب اولويت و اهميت آموزه‌ها، يك تقسيم بندي ساختاري ارائه داد. هر يك از آموزه ها و تعاليم ديني نسبت به يكديگر از رتبه و درجه خاصي از اهميت و اولويت برخوردار هستند و در امر دين‌داري و رسيدن به كمال ديني نقش ويژه‌اي را ايفا مي‌كنند، به طوري كه نمي‌توان گفت تمامي تعاليم ديني در امر دين‌شناسي و دين‌داري از اهميت يكساني برخوردار هستند. همين امر كه در تعاليم ديني از سلسله مراتب مفاهيم تكليفي و وضعي استفاده شده و در قوانين جزايي و حقوقي براي هر يك از امور پاداش و جريمة خاصي لحاظ گرديده است، خود دليل اين است كه نوعي اولويت بندي مورد توجّه دين قرار گرفته است. در واقع، اين تفاوت‌ها به مؤمنان اهميت و ميزان ارزش اعمال را گوشزد مي‌كند.

حال با توجّه به اولويت بندي ميان تعاليم ديني، اگر به اعتقاد يا آموزه‌اي ديني اهميت لازم و شايسته داده نشود يا بي جهت به امري كه از ارزش ديني كمتري برخوردار است، بيش از اندازه اهميت دهيم، در هر دو صورت حقِّ آموزه‌هاي ديني را ادا ننموده و به آن‌ها ارزش لازم را نداده‌ايم، در حالي كه لازم است شأن و منزلت تعاليم ديني متناسب با توصيه‌هاي وحياني حفظ شود و از افراط و تفريط پرهيز گردد. در واقع، اگر مؤمنان اعتقادي بنيادين و ديني را به اندازه‌اي كه مورد توجّه دين قرار دارد، اهميت ندهند و به آن بي اعتنا باشند، مثل آن مي‌ماند كه انسان لباس با ارزش و گران قيمت را در جايگاه خود استفاده نكند يا اين‌كه دانش‌آموزي در لحظات پاياني جلسه امتحان كه به دو پرسش پاسخ نداده، به جاي پاسخ دادن به سؤال سه نمره‌اي به سؤال نيم نمره‌اي بپردازد و به جاي پاسخ به سؤال مهم‌تر، توجّه خود را به سؤال كم اهميت‌تر معطوف سازد.

بي‌ترديد در نظام آموزه‌اي تمامي اديان نوعي رتبه‌بندي ميان تعاليم به چشم مي‌خورد و پاره‌اي از مؤلفه‌هاي ديني نسبت به ديگر مؤلفه‌ها، از ارزش ساختاري و بنيادين برخوردار است. مثلاً در تمامي اديان ابراهيمي و غير ابراهيمي مسأله وجود خداوند، عالم پس از مرگ، جاودانگي، نبوّت، سعادت، اميد و رضايت نسبت به زندگي و هستي، نجات و رستگاري، اصلاح جهاني يا منجي‌گرايي و امثال آن مورد توجّه خاص قرار گرفته است، به طوري كه هيچ ديني از پاسخ به اين پرسش‌ها بي‌نياز نيست و بر خود وظيفه مي‌داند كه به اين پرسش‌هاي وجودي مؤمنان و پيروان خويش پاسخي منطقي و رضايت بخش دهد.

در مقاله حاضر، ابتدا به اين مسأله پرداخته شده است كه چرا از مسأله مهدويت كه در منابع ديني و تمدّن اسلامي موقعيت حساسي دارد، در حوزه انسان شناسي و جامعه شناسي، استفاده لازم نمي‌شود؟ آموزه‌اي كه تعيين كنندة حركت جوامع، فلسفه تاريخ و وظايف مؤمنان ـ چه قبل از ظهور و چه بعد از ظهور ـ براي رسيدن به يك جامعه ايده‌آل همراه با انسان‌هاي متعالي است. سپس به اين مسأله پرداخته شده كه چرا فرهنگ مهدويت در بنيان‌هاي اصلي زندگي مسلمانان و در نظريه پردازي‌هاي آنان مهجور و متروك مانده است؟ در حالي كه مهدويت از مباحث مشترک مذاهب اسلامي است و بيش‌ترين تأثير فردي و اجتماعي را در طول تاريخ تمدّن و فرهنگ اسلامي داشته است. بررسي مدعيان دروغين مهدويت در تاريخ اسلامي خود بيانگر اهميت و منزلتي است كه اين موضوع در نزد مسلمانان و همه فرقه‌هاي اسلامي داشته است. با وجود اين، از مسأله مهدويت براي نظريه‌پردازي در قلمروهاي متفاوت انساني و اجتماعي كمك گرفته نمي‌شود و توانايي و قابليت آن مورد غفلت واقع شده است.

تعريف اصطلاح دكترين

طبق پژوهش‌هاي مذكور در دائرة المعارف دين و بيش‌تر فرهنگ‌هاي لغت، دو معنا براي كلمه دكترين (doctrine) بر شمرده شده است: معناي نخست آن " تصديق نمودن يا اعتقاد داشتن به يك حقيقت" و معناي دوم آن "آموزه" و مترادف با كلماتي همچون

"tenet / اعتقاد"، " teaching / آموزه، تعليم" و " dogma / آيين" مي‌باشد. كلمه دكترين در معناي نخست (اعتقاد و باور به يك حقيقت) داراي ساختار فلسفي است، امّا در معناي دوم (آموزه) جنبه عملي آن بيش‌تر است.

از منظر اصطلاح شناسي، كلمه دكترين در علوم متفاوت داراي معاني و كاربردهاي جداگانه‌اي است. گاه در علوم سياسي به كار مي‌رود و به معناي طرح و مدل يا يك اصل سياسي است كه از جانب يك سياستمدار يا انديشمند سياسي مطرح مي‌شود مانند "دكترين تساوي انسان"، "دكترين ترومن" و " دكترين برژنف" كه منظور از دكترين در اين جا، استراتژي يا نظرية خاص سياسي است. در علوم تجربي و معارف بشري به معناي تئوري علمي است كه روند اثبات را طي مي‌كند، امّا هنوز به مرحله اثبات نرسيده است، مانند "دكترين تكامل" كه در اين حالت " دكترين" به معناي آموزه نيست و منظور از آن تئوري است.

در اديان و مذاهب از واژه دكترين آموزه‌هاي مذهبي و كلامي اراده مي‌گردد كه بنيادين و اصيل، امري بديهي و فوق چون و چرا، داراي مبناي استوار در متون ديني، مورد اعتقاد مؤمنان و داراي جنبه عملي و راهبردي باشد، مانند "دكترين بودا"، "دكترين مايا" و "دكترين مهدويت".

در آيين مسيحيان اصطلاحِ "دكترين" يا "دگما" به معناي آموزه‌هايي است كه براي پيروانش رستگاري را به ارمغان مي‌آورد . در دائرةالمعارف كاتوليك آمده است كه اين اصطلاح براي " تعاليم مذهبي شفاهي " يا "تبشيرهاي انجيل " به‌كار مي‌رود. در آيين يهوديان نيز به معناي "آموزه يا تعليم" است كه بيش‌تر براي تعاليم تورات به‌كار برده مي‌شود. در اسلام منظور از آن آموزه يا آموزه‌هاي اعتقادي و كلامي است كه هم اصيل و بنيادين است و هم جنبه راهبردي دارد. گاه بر حسب استعمال و به مقتضاي اضافه شدن "دكترين" به آموزه‌اي ديني همچون "مهدويت" از آن معاني‌اي همچون فلسفه ، مكتب فكري و نوعي گرايش مي‌توان استنباط نمود، مانند "دکترين مهدويت" که به معناي " فلسفه مهدويت" و "مکتب فکري مهدويت" و "مهدويت گرايي" است.

اصطلاح شناسي دكترين مهدويت

بعضي از مؤلفه‌هاي ديني داراي محوريت است و از آن‌ها به آموزه‌هاي اعتقادي يا "دكترين" تعبير مي‌شود. مثلاً در آيين بودايي مسأله " دوهكه" يا رهايي از رنج و رسيدن به نيروانا چنان اهميت دارد كه از آن به "دكترين دوهكه يا دكترين بودا" ياد گرديده است يا در آيين هندو از مسأله " مايا " كه به معناي غير واقعي و سراب بودن جهان و ماسوايِ برهمن است، به "دكترين مايا" تعبير شده است.

از جمله اعتقاداتي كه در اسلام از منزلت و مقامي اصيل و بنيادين برخوردار است، مسألة مهدويت است كه قابل تطبيق با مسأله "موعود گرايي يا منجي گرايي "، " نجات يا رستگاري " و "هزاره گرايي " در ديگر اديان مي باشد. مسأله نجات و حكومت جهاني مهدوي در نزد فرقه‌هاي اسلامي از وفاق جمعي برخوردار است و در متون روايي فرقه‌هاي اسلامي همچون صحاح سته (كتاب‌هاي ششگانه ) از احاديث صحيح ذيل چهار عنوان از آن سخن گفته شده است: 1ـ كتاب المهدي 2ـ باب الفتن ( آشوب و فتنه‌ها) 3ـ باب الملاحم (آشوب‌هاي بزرگ) 4ـ اشراط الساعه (علايم روز قيامت) و هيچ يك از مذاهب اسلامي در آن ترديد ندارند و هر چند در چگونگي و كيفيت مسأله مهدويت در ميان مذاهب اسلامي، اختلافاتي به چشم مي‌خورد، در بنيادي و اصيل بودن و حتميت وقوع آن هيچ‌گونه اختلافي ميان آن‌ها وجود ندارد.

ازطرف ديگر با توجه به تكرار و بسامد مسأله مهدويت در متون ديني فريقين (شيعه/ سني) به نظر مي‌رسد كه مسأله مهدويت از مشترك‌ترين و مورد وفاق‌ترين مباحث در اعتقادات اسلامي است كه همه مذاهب اسلامي آن را تصديق نموده‌اند. از كاركردهاي عملي و راهبردي دكترين مهدويت اين است كه با اين‌كه مسأله امامت و خلافت از آسيب پذيرترين و

اختلافي‌ترين موضوعات در تاريخ انديشه فريقين شمرده مي‌شود و اختلافات مذاهب اسلامي با يكديگر در نخستين امام و خليفه موجب دسته‌بندي‌هاي مذهبي شده است، اما اين اختلافات با آمدن و ظهور آخرين امام و خليفه يعني امام مهدي(عج) به يك اتفاق نظر و وحدت منجر خواهد گشت، گويي سرانجامِ تمامي فرقه هاي اسلامي با ظهور مهدوي يا دكترين مهدويت به اتحادي اعتقادي تبديل خواهد شد و همه مسلمانان بر سر سفره نبوي با قرائتي مهدوي با يكديگر دست دوستي خواهند داد و به پرستش خداوند خواهند پرداخت. در واقع به تعبير قرآن امام مهدي(عج) تجلّي بخش بازگشت همه امور به خداوند خواهد بود و همه انسان‌ها را به يك امّت تبديل خواهد نمود.

اگر مقام و منزلت مسأله مهدويت در منابع ديني شيعه و اهل سنت بررسي شود، بي ترديد تصديق مي‌گردد كه از اين مؤلفة ديني مي‌توان به عنوان يك نظريه اعتقادي ـ جهاني استفاده نمود که قابليت تفسير حوزه‌هاي متفاوت حيات فردي و جمعي همچون سياست، حكومت، اقتصاد، مديريت، انسان شناسي، روان شناسي، جامعه شناسي و امثال آن را داراست، به طوري كه مي‌توان نظريه‌ها و الگوهاي متفاوتي را در اين ساحت‌ها بر اساس فرهنگ مهدويت ارائه داد.

منظور از دكترين مهدويت مجموعه آموزه‌هايي است كه بر محور مهدويت مي‌باشد و

مي‌توان از آن آموزه‌ها، چه پيش از عصر ظهور و چه پس از عصر ظهور، در ارائه راه حل‌هاي كاربردي و طرح نظريه‌هاي راهبردي در حوزه‌هاي متفاوت، استفاده نمود. در تفكر و نظام فكري مسلمانان، دكترين مهدويت شاخصي انسجام بخش و سامان دهنده است كه در بسياري از نظريه پردازي‌ها و ارائه الگوهاي فكري مي تواند حضور داشته باشد.

در طول تاريخ شيعه از بحث مهدويت براي نظريه‌پردازي در موضوع حكومت و دولت، شرايط و ويژگي‌هاي حاكمان در عصر غيبت و نحوه اداره جامعه توسط آنان استفاده مي‌شده است و فقها و علماي اسلام مسألة مهدويت را به عنوان يك اصل و پارادايم مورد بحث و گفت‌وگو قرار مي‌داده‌اند و هيچ فقيهي نبوده كه در عصر غيبت براي موضوعاتي همچون حكومت، ولايت، خلافت، و ويژگي‌هاي حاكمان به رواياتي كه در باب امامت، مهدويت و شخصيت حضرت وليّ عصر(عج) آمده است، استناد نكرده باشد، امّا متأسفانه اين توجّه به فرهنگ مهدويت منحصر به همين حوزه بوده و در ديگر ساحت‌ها كمتر مورد توجّه قرار گرفته است، در حالي كه مي‌توان از مسأله مهدويت نه تنها در عرصه تئوري‌هاي حكومت، بلكه در عرصه فلسفه تاريخ، فلسفه سياسي، علوم اجتماعي و ديگر حوزه‌ها استفاده نمود و آن را در نحوه مديريت جامعه، اقتصاد، نحوه فقر زدايي، رفتار سازماني، روابط و مناسبات اجتماعي، قانونمند سازي و قانون پذيري جامعه، انسان شناسي، روان شناسي و ديگر موارد به‌كار گرفت. در باور اسلامي، ظهور امام مهدي(عج) سامان بخشِ همه اين عرصه‌ها است و محدود به يك زمينه نمي‌شود، ليكن تا كنون توجّه به فرهنگ مهدويت تنها در عرصه سياسي و حكومتي بوده و متأسفانه نگاه فراگير و گسترده به آن نشده است.

توجّه مستمر و پيوسته به دكترين مهدويت و حضور آن در قلمروهاي گوناگون، مانند توجّه و مراقبتي كه يك بيمار قلبي در همه حالات به وضعيت قلبي خود دارد. اين شخص در هنگام غذا خوردن، خوابيدن، ورزش، مسافرت و هرگونه فعاليت ديگر توجه دارد كه شرايط زندگي و برنامه‌هاي او سازگار و هماهنگ با وضعيت قلبش باشد. همچنين مهدويت نيز به مثابه قلب انديشه اسلامي بايد در تمامي شؤون زندگي حاكميت داشته و جهت بخش باشد، نه اين‌كه توجّه به مهدويت در حاشيه نظريه پردازي قرار گيرد و آن را يك امر تاريخي و گاه

اسطوره‌گرايانه تلقّي كنيم.

مسأله مهدويت در تفكّر ديني پس از اين‌كه دوره امامت امام مهدي(عج) آغاز گرديد، نسبت به بسياري از ديگر اعتقادات اسلامي از رتبه و مقامي برتر برخوردار است. از كاركردهاي مهدويت گرايي اين است كه تمامي قرائت‌هاي رسمي و غير رسمي از مذاهب و اديان با ظهور مهدوي تصحيح خواهد شد و ظهور ايشان ارمغان‌آور تفسيري وحياني و مطابق با منطق وحياني تمامي انبياي پيشين مي‌باشد كه به اختلافات مذهبي پايان خواهد داد. بنابراين، ادبيات و فرهنگ مهدوي مدخلي است كه تمامي اعتقادات اسلامي و حتي نظام اعتقادي ديگر اديان از آن منظر نگريسته مي‌شود و در عين حال كه مهدويت قسيم ديگر اعتقادات همچون توحيد، نبوت، معاد و امثال آن است، امّا شاخصه مهمّي دارد كه آن را حتّي از نبوّت رسولان ممتاز مي‌سازد و به آن، شايستگي احراز جايگاه يك دكترين جهاني را مي‌دهد و آن تماميت بخشي و تكميل كاركردهاي تمامي انبيا در طول تاريخ بشر، به وحدت رساندن تمامي آموزه‌هاي اديان گذشته، تفسير خالص و توانا از اعتقادات ديني و قطعي بودن تحقّق اين ايده آل و آرمان ديني است.

كاركردهاي دكترين مهدويت

معمولاً يك اعتقاد بنيادين و جدّي سياسي، علمي و ديني بايد توانايي اين را داشته باشد که به تحليل و تفسير مجموعه‌اي از مسائل بپردازد و براي برون رفت از وضعيت موجود و بهبودي وضعيت فرد و جامعه، راهكارهايي راهبردي ارائه دهد. حال پرسش اين است: همانطور كه از يك دكترين كلان و بنيادين انتظار مي‌رود تا كاركردهاي مثبت و راهگشا داشته باشد، آيا دكترين مهدويت مي‌تواند به عنوان يك نظريه اعتقادي و كلامي راهكارهاي راهبردي براي انسان و جامعه ارائه دهد؟ در پاسخ به اين پرسش، در اين مقاله مي‌كوشيم تا دكترين مهدويت را در دو سطح انسان و جامعه بررسي و آثار و كاركردهاي آن را، به ويژه در دو مرحله پيش از عصر ظهور و پس از عصر ظهور، بيان نماييم. بر اساس اين تقسيم‌بندي، كاركردهاي دكترين مهدويت در چهار مرحله بررسي مي‌شود كه به شرح ذيل است:

1. كاركرد دكترين مهدويت از منظر انسان شناسي

1-1. كاركرد انسان شناسانه دكترين مهدويت پيش از عصر ظهور

2-1. كاركرد انسان شناسانه دكترين مهدويت پس از عصر ظهور

2- كاركرد دكترين مهدويت از منظر جامعه شناسي

1-2. كاركرد اجتماعي دكترين مهدويت پيش از عصر ظهور

2-2. كاركرد اجتماعي دكترين مهدويت پس از عصر ظهور

1- كاركرد دكترين مهدويت از منظر انسان شناسي

همه مكتب‌هاي انسان شناسي لازم مي‌بينند تا به خواسته‌ها، علايق، محدوديت‌ها و اهداف انساني توجّه كنند و به نيازهايي همچون آرامش، اميد، رضايت خاطر، لذت بردن از زندگي، شكوفايي، كمال جويي و ... پاسخ دهند. بزرگ‌ترين مكتب‌هاي انسان شناسي معاصر و روان شناسان براي پاسخ دادن و تأمين اين نيازهاي انساني با اديان اشتراك دارند و گاه به رقابت مي پردازند. روان شناسان بزرگ براي پاسخ دادن به نياز انسان‌ها و تحقّق بهداشت روان از شيوه‌هاي متفاوتي استفاده مي‌نمايند. زيگموند فرويد از راه لذّت‌جويي، آلفرد آدلر از راه قدرت جويي و ويكتوريا فرانكل از راه معناجويي در زندگي، بهداشت روان را قابل تحقّق مي‌دانستند يا حتّي روان شناسان بزرگ در اين مسير گاه تحت تأثير اديان هندي به دنبال تكنيك‌هايي در جهت تحقّق اين امر هستند.

بزرگ‌ترين فيلسوفان وانسان‌شناسان اگزيستانسياليست وديگر انديشمندان قرن بيستم كوشيدند تا به پرسش‌هاي زندگي پاسخ دهند و در اين مسير راهكارهايي را عرضه نموده‌اند. عده‌اي از آنان همچون ژان پل سارتر، سيمون دوبوار، كامو، كافكا و امثال آن‌ها نگاهي الحادي به زندگي داشتند به طوري که کامو و کافکا زندگي را بدون غايت و پوچ مي‌دانستند و يا فردي همچون سارتر زندگي را برآمده از شور و شوق كودكانه مي‌دانست و با بي‌اعتمادي به حيات اخروي، مرگ را پايان راه و زندگي را تكرار مستمر تلقّي مي‌نمود. كامو زندگي را تشبيه به تخته سنگي کرد، كه به دست انسان دهند تا از پاي كوه به بالاي كوه ببرد، امّا پس از طي اين راه، آن را از كوه مي‌غلتانند و دوباره از او مي خواهند تا اين كار را انجام دهد. كامو زندگي را به مانند تكرار پي در پي اين عمل، امري تكراري، بي فايده و گريزناپذير مي‌دانست امّا از انسان مي‌خواهد که هيچگاه تسليم نشود و اين وضعيت را تحمّل كند.

فردي مانند سارتر كه تصويري منفي و ستيزه جويانه از خداوند و حتّي عالم دارد، خدا را محدود كنندة وجود انسان مي‌داند و چون نمي‌تواند در ذهن خود ميان وجود خداوند با اراده و اختيار بشر سازگاري ايجاد كند، از اين‌رو خداوند را براي تحقّق اراده آزاد بشر به كنار مي‌گذارد تا آزادي انسان به كمال برسد و محدود نشود. وي بيهوده گمان مي‌برد كه وجود خداوند مخالف آزادي بشر مي‌باشد و رابطه خداوند و انسان را همچون رابطه يك برده با ارباب مي پندارد كه وجود ارباب سلب كننده اراده و آزادي برده است.

اين عده از انسان شناسان اگزيستانسياليست و ملحد كوشيدند تا به پرسش‌هاي انسان خسته شده از جنگ جهاني دوم پاسخ دهند و او را كه از جنگ و علم و كليسا دلزده است، به نيروهاي دروني خويش متكي سازند، به طوري كه اين گرايش به قابليت‌ها و توان‌هاي دروني در نگرش بسياري از فيلسوفان، هنرمندان و متفكّران پس از جنگ جهاني ديده مي شود. اين طيف به جهت تنفّر از نهاد كليسا، به خداوند هم پشت نمودند و رابطه خويش را با او و آسمان قطع نمودند. از اين‌رو، تنها راه پيش روي اين عده از انديشمندان، اين بود كه انسانِ رها شده از جنگ را به زندگي اميدوار كنند و خواستند اين كار را، بدون نگرش ديني و اخرويت انديشي و با تكيه بر اراده و استعدادهاي انسان انجام دهند.

عده‌اي ديگر از انديشمندان اگزيستانسياليست همچون كي ير كگور، كارل ياسپرس، گابريل مارسل و ديگر پيروان موحّد اين رويكرد انسان شناسانه بر خلاف فيلسوفان پيشين در پاسخ به پرسش‌هاي انسان معاصر به جنبه‌هاي الوهي، متافيزيكي و ايمان روي آوردند و بر خلاف سارتر كه رابطه انسان را با خدا رابطه ارباب و برده و زورگويانه قلمداد مي نمود، رابطه انسان و خدا را رابطه عاشق و معشوق و رابطه ايماني دانستند. به مفاهيم فرامادّي، وجود غايت در زندگي و ايمان دروني توجّه نمودند و مخاطبان خويش را براي سعادتمندي به خداباوري، ايمان گروي و اهداف اخروي توصيه نمودند.

همچنين در ميان اديان، پاره‌اي از آن‌ها در ساختار آموزه‌اي و نظام اخلاقي‌خويش به انسان‌شناسي نزديك‌ترند وگاه نگاهي انساني‌تر به مشكلات و دغدغه‌هاي انسان دارند. به عنوان مثال، اديان هندي مي‌كوشند تا به پرسش‌هاي مهم زندگي پاسخ مثبت دهند. آيين بودا با طرح روش‌ها و راهكارهايي همچون تمركز و مراقبه مي‌خواست انسان را از توهّمات ذهني و ترديدهاي روحي نجات دهد و به آرامش و رهايي از اضطراب دروني برساند. حتي اين مکتب الهام بخش بسياري از فيلسوفان بزرگ همچون شوپنهاور، نيچه و هايدگر و روان‌شناسان نوين گرديد. بي‌ترديد، اين تأثيرپذيري فيلسوفان بزرگ و روان شناسان به جهت نيازي است كه توده انسان‌ها از جنبه انسان شناسانه به راهكارهاي ثمر بخش در خود مي‌بينند.

حال در اعتقادات اسلامي و در حوزه دكترين مهدويت اين پرسش نيز وجود دارد كه آيا آموزه مهدويت مي‌تواند پاسخ يا راهكاري راهبردي براي حل مسائل انساني ارائه دهد؟ و حال که يكي از بزرگ‌ترين آرمان‌هاي اديان ابراهيمي كمك در مسير تحقّق رشد و كمال انسان‌ها است و انبيا آمده‌اند تا استعدادهاي انساني را شكوفا كنند و با آموزه‌هاي وحياني و با حرمت نهادن به حريم و كرامت انساني و رسميت بخشيدن به تمامي ابعاد وجودي انسان او را احيا نمايند. آيا نگرش مهدوي از جنبه انسان‌شناسانه راه حل و پاسخي را براي پرسش‌هاي وجودي و اصيل انسان‌ها ارائه نموده است يا خير؟

انسان شناسي عصر جديد

نگاهي به وضعيت انسان شناسي معاصر بيانگر اين است كه علي رغم ادعاي بشر معاصركه تصور مي كند به رشد و توسعه در عرصه تمدن و فرهنگ دست يافته، در بسياري از امور نسبت به انسان دوره جاهليت هيچ تفاوتي پيدا نكرده است. به عنوان مثال در عصر پيامبر زنان را زنده به گور مي‌كردند و براي جنس زن ارزش قائل نبودند و آنان را به منزله مال و ثروت خويش تلقي مي‌نمودند، امروز هم زنان زنده به گور مي‌شوند، با اين فرق كه در عصر جاهليت، جسم آنان دفن مي شد، اما امروزه روح زن دفن مي شود و تحقير مي‌گردد، امروزه در عصر اينترنت و كامپيوتر كه براي فروش اجناس و كالا، تبليغات تجاري و لذت جويي، به جنسيت زن توجه مي‌شود، چه تفاوتي ميان عصر جاهليت و عصر مدرن وجود دارد؟! به نظر مي‌رسد با وجود اينكه امروزه جنبش زنان يا فمنيسم يكي از جنبش‌هاي عصر نوين تلقي مي گردد و زنان گمان مي برند كه به آزادي و فرهيختگي رسيده اند، اما از تحقير زنان كاسته نشده است و فضيلت و كرامت زن دغدغه اصلي انسان شناسي عصر مدرن نبوده و تنها به استيفاي بخشي از حقوق زنان اكتفاء شده است.

از ديگر عناصر انسان شناسي در عصر حاضر اهميت مرز جغرافيايي، زبان، نژاد، تاريخ و ديگر امور قراردادي و توافقي ميان ملت ها است. اين عناصر و شاخص ها در ميان ملت ها به قدري بر احساسات، عواطف و افكار مردم تاثير گذارده است كه اگر فردي در دورترين نقطه يك كشور كشته شود و يا براثر جنگ يا بلايي طبيعي از دنيا رود، با او احساس همدردي خواهيم داشت، اما نسبت به كسي كه دركشور ديگر و در بيرون از مرز جغرافيايي به يكي از اين عوارض و بلايا دچار شود، اين احساس همدردي را نسبت به او به طور شايسته ابراز

نمي‌داريم. در تحليل روان شناسانه از مسأله بايد گفت، اين امر تنها به اين خاطر است كه مرز جغرافيايي كه صرفا امري قراردادي است، مورد پذيرش ما قرار گرفته و ملاك قضاوت و داوري قرار داده شده است، به اين خاطر ناخودآگاه، به همدردي با يك هم وطن مي‌پردازيم اما با غير هم وطن كه شايد از جهت زبان، تاريخ و فرهنگ با ما سنخيت بيشتري هم داشته باشد، به جهت تفاوت در مليت و مرز جغرافيايي، همدلانه رفتار نمي كنيم ، به عنوان مثال يك ايراني ممكن است به مهاجران افغاني و عراقي، همانهايي كه يك زمان، سرزمين شان جزئي از ايران تلقي مي شد، نگاه يك شهروند درجه دوم و مهاجر را داشته باشد، اما اگر فردي در دورترين نقطه كشور باشد، او را هم وطن تلقي كند. آيا وطن در انسان شناسي جديد به همان معنايي است كه در فرهنگ ديني و انسان شناسي اسلامي بيان مي شود؟! آيا ما پيرو پيامبري هستيم كه ميان انصار و مهاجر، پيوند اخوت و برادري ايجاد نمود ؟! پيامبري كه مي خواست، برتري‌هاي عشيره‌اي، زباني، و ملي را به فضيلت‌هاي ديني و انساني تبديل نمايد و به جهت همين فضيلت‌هاي ديني و تقوايي، يك جوان را فرمانده جنگ مي‌كند اما اين منصب را به پاره‌اي از ريش سفيدان كه در آن جنگ به دستور پيامبر بايد شركت مي‌كردند، اعطاء نمي‌كند و آنگاه كه دليل اين انتخاب را از پيامبر اكرم مي‌پرسند، ايشان جواب مي دهد كه اسامه حافظ قرآن و پارسا است. در واقع پيامبر(ص)، با اين عمل فهماند كه خويشاوندي و يا به تعبير ابن خلدون " عصبيت " ملاك فضيلت و محور انسان شناسي اسلامي نيست بلكه نخبه گرايي و برتري به ارزش‌ها و فضيلت‌هاي انساني و ديني است.

هر چند پس از وفات پيامبر اكرم، آنان كه به بلوغ فكري نرسيده بودند تا منطق موجود در سخن و رفتار پيامبر را بفهمند، اين سنت را كنار نهاده و جامعه اسلامي را قرن هاي متمادي در جاهليت و عقب ماندگي نگه داشتند، اما امروزه مي بينيم، پس از قرن‌ها فاصله زماني از سنت نبوي؛ در انسان‌شناسي قرون اخير مفهوم فضيلت مداري و نخبه گرايي از جنبه تئوريك ـ نه عملي و کاربردي ـ رخ نشان داده و با ذائقه انسان ها و انديشمندان علوم اجتماعي خود را سازگار نموده است.

تصور كنيد اگر مردم همه دنيا و همه كشورها همچون يك ملت و جامعه تلقي مي‌شدند و همه نسبت به يكديگر همان احساس همدردي را مي داشتند كه نسبت به خانواده خويش دارند، چقدر نيكو بود! به عنوان نمونه گاه ديده مي شود پس از پاره اي از حادثه‌هاي جهاني، همچون جنگ، زلزله و يا ديگر حوادث، پاره‌اي از انسان‌هاي ديگر جوامع و ديگر سرزمين‌ها بر اساس عواطف و احساسات فطري خود، به ابراز احساسات و همدردي مي‌پردازند و تلاش

مي‌كنند تا به گونه اي رنج و آلام مردم آسيب ديده را كاهش دهند. در چنين حوادثي ديده مي‌شود كه چگونه احساس خوديت، مالكيت و ثروت در بعضي از انسان‌هاي پاك سرشت، كنار گذارده مي‌شود و آنان در حد امكان به كمك همنوعان خود مي‌پردازند.

با ديدن اين صحنه‌ها به ذهن انسان خطور مي‌كند كه انسان‌ها در عصر جديد چگونه با ايجاد مرزبنديها، پيمان‌ها و قراردادهاي متعدد سياسي و اقتصادي و ديگر عوامل نژادي، زباني و فرقه‌اي به دسته‌ها و گروههاي گوناگون تقسيم شده و از هويت مشترك انسان و همدلي با ديگر هم‌نوعان خويش فاصله گرفته‌اند. بر اساس همين تقسيم‌بنديهاي مذكور عده‌اي بخاطر خاك و سر زمين با ديگران مي‌جنگند، دسته‌اي به جهت منافع اقتصادي و دسترسي به منابع مالي ديگر ملل لشگركشي مي‌كنند و يا به انحاء گوناگون به گونه‌اي در تعارض و جدال با يكديگر هستند و جنگ هفتاد و دو ملت را راه انداخته‌اند. آيا اين مرزبنديها و تفاوت‌هاي قراردادي كه جزئي از انسان شناسي معاصر است، شايسته اين مي‌باشد كه عده زيادي از انسانها محكوم به مرگ، فقر، بيماري و ستمديدگي شوند؟!

همانطور كه در ايام حج تمام تفاوت‌ها و ويژگي‌هاي مادي و دنيوي كنار گذاشته مي‌شود و همه انسانها بدون توجه به صنف، نژاد و هويت اجتماعي در يك لباس، و با عمل واحد، به بندگي خداوند مي‌پردازند، همچنين گاه در حوادث عمومي و فرامرزي ديده مي‌شود كه مردم از قالب و پوسته شخصي خويش بيرون آمده و هم دل و هماهنگ با مفاهيم ديني و انساني رفتار مي‌نمايند. انسان پس از مشاهده وحدت مردم در حوادث بزرگ ملي و جهاني كه گروهها، طبقات و اقشار متفاوت به كمك هم نوعان خود مي‌پردازند، احساس مي‌كند كه مردم هر چند در عصر غيبت به طور كامل با ويژگي‌هاي فرامكاني و فرا ملي عادت ننموده‌اند، اما تا حدي استعداد اين را پيدا كرده‌اند تا فراتر از عناصر جاهليت همچون مرز، نژاد، زبان و امثال آن به مقولات انساني و ديني بنگرند.

سخنان پيشوايان ديني در باره عصر ظهور و در باره تشكيل حكومت مهدوي تداعي‌گر اين است كه پس از آمدن امام عصر(ع) و تصفيه نفوس ، همه انسانها تبديل به يك خانواده خواهند شد، هيچ گرسنه و فقيري باقي نخواهد ماند و امنيت و آرامش روحي آنقدر زياد خواهد شد كه حتي زنان جامعه که آسيب پذيرتر هستند، احساس امنيت مي‌كنند.

در عصر مهدوي هيچ فردي به خاطر مرز جغرافيايي، نژاد، زبان، رنگ پوست و ديگر عواملي كه در انسان شناسي عصر جديد عامل تفكيك انسان ها و جوامع است، مورد تحقير قرار نمي‌گيرد و همه انسانها با يكديگر الفت و دوستي خواهند يافت و ملاك برتري براساس فضيلت‌هاي ديني و انساني خواهد بود. در واقع همانطور كه در يك واقعه انساني گاه پاره‌اي از انسان‌ها به فطرت خويش عمل مي‌نمايند و از هواي نفساني خويش فاصله مي‌گيرند، همچنين با تزكيه نفوس و با حضور انسان كامل يعني امام مهدي(عج) در جامعه و قرار گرفتن در تحت تربيت او، همه عوامل برتري مادي و گذرا، نخ نما خواهد شد و همه كوشش خواهند نمود تا به جاي عوامل زوال پذيري همچون كشور، ثروت، زيبايي، مقام اجتماعي و ديگر امور دنيوي به شاخص‌هايي همچون ايمان، قلب سليم، عمل صالح و مقام قرب آراسته گردند. در آن دوره تنها ملاك انسان شناسي مهدوي و عامل تمايز و برتري ميان انسان‌ها، مراتب پارسايي و تقوا خواهد بود و به درجات و مراتب زودگذر دنيوي هيچگاه توجه نخواهد شد.

بي‌ترديد يكي از كاركردهاي نگرش مهدوي به مثابه يك نظريه جهان شمول، در حوزه انسان شناسي است. مهم‌ترين ويژگي اديان و رسولان آسماني اين است كه عهده‌دار هدايت انسان‌ها هستند و مي‌كوشند انسان‌ها را به سرانجامِ نيكو برسانند و به دغدغه‌ها، پرسش‌ها و انتظارات آدميان پاسخ دهند. در واقع همه انبيا در قدم نخست خواهان اين بودند که انسان‌ها را به كمال برسانند و اين امر كاركرد مشترك همه اديان و انبيا است. در بررسي اين پرسش اساسي، موضوع را ذيل دو عنوان بررسي مي‌کنيم:

1-1. كاركرد انسان شناسانه دكترين مهدويت قبل از ظهور: موقعي مي‌توان يك تئوري و رويكرد را انساني تلقي نمود كه داراي كاركرد و ارزش انساني باشد و براي مشكلات انسان راه حل ارائه دهد. حال اين پرسش در حوزه مهدويت مطرح است كه اعتقاد و باور به مسألة مهدويت در دوره غيبت كبرا و پيش از عصر ظهور، چه كاركرد راهبردي براي مؤمنان دارد و چگونه مي توان از اين اعتقاد يا آموزه جهاني استفاده نمود؟

دكترين مهدويت بر اساس استراتژي انتظار پيش از عصر ظهور از سه ويژگي مهم برخوردار است كه عبارتند از:

1- اصلاح نفس؛

2- اميد به آينده؛

3- عاملِ سرزندگي، شادابي و كوشش افزون.

جابر در حديثي از پيامبر اكرم(ص)، نقل كرده است:

"من كذب بالمهديَ فقد كفر" .

تكذيب مهدويت به مثابه كفر خوانده شده است. همچنين به مؤمنان گفته شده است كه "من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية"، عدم شناخت امام وقت و عدم شناخت مهدويت به مانند مرگ جاهليت است. انسانِ منتظر مادري چشم به راه را مي‌ماند كه صبح بيدار مي‌شود، خانه وجود را تطهير و خانه تكاني مي‌کند و در انتظار مهمان به سر مي‌برد. همانطور كه مادر خانه را پاكيزه نگه مي‌دارد و کم‌ترين كثيفي را از بين مي‌برد و به اميد آمدن مهمان سرزنده و شاداب است، انسانِ منتظر نيز به دنبال اين است تا ميان روح خويش و امام سنخيت ايجاد نمايد. وي با اميد به آينده مطلوب، وجد و شادابي دروني دارد و احساس يأس و نااميدي را به خود راه نمي‌دهد. دكترين مهدويت پيش از عصر ظهور، ارمغان‌آورِ تهذيب نفس انسان‌هايي است كه به امام مهدي(عج) و جامعه آرماني او عاشقانه مي‌نگرند. بر خلاف مدينه فاضله افلاطون كه صرفاً يك تئوري و آرمان ذهني و انتزاعي است و هيچ كوششي در جهت عملي شدن آن صورت نمي‌پذيرد و تقدّسي در آن وجود ندارد، مهدويت در نزد پيروان آن از جنبه قدسي و دلبردگي برخوردار است و مؤمنان در جهت تحقّق آن مي‌كوشند و آن را امري شدني و حتمي مي‌دانند. انتظار مهدوي در عصر غيبت، كاركردي انساني و اخلاقي دارد و همراه با سازندگي است. بدين جهت است که در روايات، انتظار ظهور برترين عمل شمرده شده است. انسان منتظر هميشه براي رسيدن به وضعيت مطلوب مي‌كوشد و به آرمان‌ها و اهدافي

مي‌انديشد كه در فرهنگ مهدويت به او نويد داده شده است. بنابراين وي هيچ‌گاه بدون هدف نيست و در ركود و بطالت، عمر را سپري نمي‌كند.

از منظر مؤمنان، اعتقاد مهدوي صرفاً يك تئوري نيست، بلكه فلسفه تاريخ و آرماني قطعي الوقوع است. در فرهنگ ديني به مؤمنان توصيه شده است كه آن را دور نپندارند و قريب‌الوقوع ببينند. از اين‌رو، در طول تاريخ چه بسيار انسان‌هايي بوده‌اند كه با اعتقاد به مسأله مهدويت، به تهذيب خويش پرداخته و تا آخر عمر به تطهير نفس و پارسايي مشغول بوده و بر آستانه خانه دل نشسته و چشم به راه بوده‌اند و اين درد فراق براي آنان گوارا و شيرين شده و بلكه گاه موجب ظهور خاص مهدوي براي آنان شده است. به تعبير ديگر، خداوند و پيشوايان ديني از آنان راضي بوده و آنان هم از خدا راضي بوده و سرانجام به رستگاري رسيده‌اند .

بي‌ترديد در طول تاريخ غيبت، مهدويت از جمله بزرگ‌ترين اعتقادات اسلامي بوده كه تبديل به يك فرهنگ گشته و در كنار فرهنگ عاشورا از عوامل سازندگي و شادابي ديني بوده است. در تاريخ شيعه بيش‌ترين تجربه‌هاي معنوي و عرفاني و اخلاقي مرهونِ فرهنگ مهدوي و فرهنگ حسيني است كه بررسي مصاديق آن خود پژوهشي مستقل را مي‌طلبد.

بنابراين از جنبه انسان شناسانه، دكترين مهدويت پيش از ظهور به رضايت و طيب خاطر، شادابي و آرامش درون، اميد به زندگي و حيات بهتر، تحمل شدايد و سختي‌ها منتهي مي‌گردد. بيهوده نيست بعضي از روان شناسان معتقدند اعتقادات ديني موجب مي‌شود تا مؤمنان در شكست‌ها، ناكامي‌ها و ناگواري‌ها از شكيبايي و تحمّل بيش‌تري برخوردار باشند. از اين‌رو مسأله‌اي همچون مهدويت به دليل اين‌كه در منابع ديني توجّه خاصي به آن شده است، اين كاركرد را دارد كه به عنوان هدف، آرمان ديني و دورنماي زندگي بشر، حركتي پيوسته، مستمر و جاودانه را در روح و شخصيت مؤمنان به وجود آورد.

2-1. كاركردهاي انسان شناسانه دكترين مهدويت پس از عصر ظهور: يكي از مهم‌ترين انتظارات و خواسته‌هاي مؤمنان از عصر ظهور اين است كه پس از تحقّق آن و ايجاد حكومت مهدوي، انسان تفاوت ماهوي با انسان پيش از جامعه مهدوي پيدا كند؛ از اين‌رو در اينجا، اين پرسش مطرح مي‌گردد که انسان پس از عصر ظهور، در چه ويژگي‌هايي از انسان پيش از ظهور جدا مي‌گردد؟

بديهي است، كوشش تمامي انبيا و هدفِ تعاليم وحياني، سامان دادن به وضعيت انسان و هدايت او است و اين امر مهم‌ترين آرمان اديان ابراهيمي و غير ابراهيمي و حتّي مكتب‌هاي بشري در طول تاريخ بوده است. در واقع همه انديشمندان با هرگونه تفسيري كه از كمال ارائه مي‌دهند، در اين ادعا با يكديگر مشترك هستند كه مي‌خواهند انسان را به نجات و رستگاري برسانند. به همين جهت مفاهيمي همچون نجات، رستگاري، منجي گرايي، ملكوت خدا، تكامل و امثال آن براي همه انسان‌ها و مكاتب، مطلوب و دل‌نشين است. اگر بخواهيم براي مسأله تشكيل حكومت مهدوي و مفهوم انتظار مهم‌ترين كاركرد را مطرح سازيم، بي ترديد بايد به تصحيح و آباداني وجودي و هويتي انسان اشاره نمود. اين امر در سرلوحه كاركردهاي حكومت مهدوي قرار داده شده است. حتّي تغيير وضعيت اجتماعي و تحقّق جامعه عادلانه نيز به يك معنا براي رشد و كمال‌يابي انسان‌ها است، به طوري كه اگر قرار باشد در جامعه‌اي عدالت، آزادي معقول، رفاه، امنيت، صلح و هم‌زيستي مسالمت آميز باشد، امّا اين امور در خدمت انسان سازي نباشد، آن جامعه داراي وضعيت مطلوب نخواهد بود.

بنابر مقدمه پيشين بايد گفت، مسأله مهدويت از جمله آموزه‌هايي است كه در آن صريحاً به اهداف انسان شناسانه اشاره شده است به طوري كه در اعتقاد اسلامي، حكومت مهدوي پايانه و تجلي آخرين فرصت اديان (بقية الله) تلقي شده است. در واقع نهالي كه حضرت آدم(ع) آن را كاشت و يك‌صد و بيست و چهار هزار پيامبر آن را آبياري نمودند، در حكومت مهدوي به بار مي‌نشيند. در سخن پيشوايان دين آمده است: خوشا به حال آنان كه اين زمان را درك كنند و اگر ما هم آن‌زمان را درك مي‌كرديم، درياري امام مهدي(عج) مي‌كوشيديم . درحقيقت اين‌گونه رغبت و شوق از جانب پيشوايان دين بدين جهت بوده كه چشم انداز آرماني همه انبيا و امامان در حكومت مهدوي تحقّق مي‌يابد و از اين دوره است كه تكامل بشري شتاب مي‌يابد و افراد برخلاف عصر پيش از ظهور، از زمان تحقّق اين دوره تا انتهاي تاريخ مي‌توانند با كم‌ترين كوشش و هزينه به رشد و كمال دست يابند. بنابراين بديهي است كه تمامي اديان، رسولان و امامان نسبت به اين عصر و اين حكومت احساس خوبي داشته باشند و از آن به نيكي ياد كنند. مهم‌ترين تفاوت‌هاي انسان حكومت مهدوي با انسان پيش از آن را مي‌توان در چهار ساحت بيان نمود:

الف) رابطه انسان با خداوند؛

ب) رابطه انسان با خويشتن؛

ج) رابطه انسان با جامعه؛

د) رابطه انسان با طبيعت.

الف) رابطه انسان با خداوند: مهم‌ترين ويژگي دكترين مهدويت در عصر ظهور كه آن را از جوامع پيش از ظهور جدا مي‌سازد، درك حضور خداوند و خدا محوري در زندگي انسان‌ها خواهد بود. به نظر مي‌رسد مهم‌ترين عنصر فراموش شده روزگار ما در عصر مدرن، خداوند است و هم اكنون در جوامعي كه قانون، نهادينه شده و از منضبط‌ترين جوامع شمرده مي‌شوند، اين نظم و وفاداري به چارچوبه‌ها بر اساس قانونمندي است، نه بر اساس خشيت از خداوند. به همين سبب رعايت آموزه‌هاي اخلاقي لزوماً به جهت ايمان به غيب، دين ورزي و بندگي خداوند نيست، بلكه به جهت رعايت هنجارهاي اجتماعي، قانون و جايگزيني نظارت بيروني به جاي نظارت الهي است و اگر هم ارزش‌ها دروني شده‌اند براساس اطاعت پذيري ديني نيست، بلكه به جهت كاركرد اجتماعي است. در ادبيات ديني اگر مؤمني شراب نمي‌خورد نه به علّت جريمه رانندگي يا قوانين اجتماعي است، بلكه وي در خلوت هم به جهت خدا محوري بودن زندگيش به اين امر وفادار است و آن را امري ممنوع مي‌داند، امّا در جامعه مبتني بر قوانين اجتماعي، رعايت اخلاق به جهت دينداري نيست، بلكه به جهت كاركردها، اهداف يا

آسيب‌هاي اجتماعي است.

چون تصحيح رابطه انسان با خداوند موجب شادابي روحي انسان مي‌گردد و او را غايت انديش و اخرويت نگر مي‌سازد و از پوچي، بيهودگي و زندگي عبوس مي‌رهاند، از اينرو پس از عصر ظهور، زندگي غالب مردم بر خلاف پيش از ظهور معنا دار مي‌گردد و همان‌طور كه

عده‌اي اندك پيش از عصر ظهور به گوهر ايمان دست يافته‌اند و شاداب و سرخوش هستند و هيچ‌گاه عمر را به بيهودگي سپري نمي‌سازند، پس از عصر ظهور اين امر در غالب آدميان تحقق مي‌يابد و ارتباط با خدا عمومي خواهد شد.

امروزه پاره‌اي از دين پژوهان معتقدند كه بيش از نود درصد مردم داراي رفتارهاي ديني هستند و به دنبال گونه‌اي از دين يا به تعبير ديگر معنويت، اخلاق يا ارتباط متافيزيكي

مي‌باشند. امّا با اين حال اين گرايشِ برخاسته از فطرت، يك دين ورزي حداقلي است كه گاه با ديگر رفتارهاي انسانِ مدرن نيز متعارض مي‌باشد و كاملاً منطبق و سازگار با اهداف ديني نيست.

نبايد ميان دين‌گرايي جامعه شناسانه يا روان‌شناسانه ( تفسير بيروني ازدين) با دين‌گرايي‌اي كه در متون مقدّس همچون قرآن از آن ياد شده ( تفسير دروني از دين) بياميزيم. از ديدگاه جامعه شناسانِ دين و روان‌شناسانِ دين بيش از نود درصد مردم ديندار هستند و در كنار ديگر رفتارها همچون شغل، دانشگاه، ورزش، تفريح و مسافرت وقتي را هم به رفتارهاي ديني اختصاص مي‌دهند و به خداوند و به موجودي متعالي يا مجموعه‌اي از باورها ايمان دارند و در سختي‌ها و دشواري‌ها بر او تكيه مي‌كنند. دينداري غالب انسان‌هاي پيش از عصر ظهور تقريباً چنين وضعيتي دارد و ژرف و عميق و همه جانبه نيست. با نگاهي اندك به جوامعي كه وفادار به اديان هستند، اين امر هويدا و آشكار است كه دينداري توده مردم آميخته با امور غير ديني است و اين مسأله از انسان‌ها و جوامع، هويتي متناقض نما به وجود آورده است.

امّا بنا به تفكر مهدويت، انسان‌ها پس از عصر ظهور به دينداري كامل مي‌رسند و بر خلاف پيش از عصر ظهور كه به تعبير قرآن، بيش‌تر مردم اهل فسق و گناه مي‌باشند ، از گناه و فسق دوري مي‌جويند و دينداري آنان يك دينداري حداقلي و گناه آلود نخواهد بود؛ زيرا بزرگ‌ترين مؤلفه جامعه مهدوي و انسان شناسي مهدوي، تصحيح رابطه انسان و خداوند است و ارتباط حضوري و ملموس با خداوند هيچ‌گاه با فسق جمع نمي‌گردد و اين امر بر همه شؤون زندگي انسانِ عصر ظهور تأثير ژرف و عميق خواهد گذارد.

ب) رابطه انسان با خويشتن: پس از عصر ظهور، رابطه انسان با خود هم تغيير مي‌كند و انسان صيقل يافته از آموزه‌هاي مهدوي به پاسخ پرسش‌هاي وجودي خويش مي‌رسد و تحقّق آرامش، رضايت از زندگي و اميد به آينده از انسان عصر مهدوي، فردي مي‌سازد كه عمل نمودنش به اخلاق و آداب ديني نه به جهت رفتار سازماني و قوانين اجتماعي است، بلكه به جهت تعبّدپذيري او است. اعتقاد به جاودانگي و باور به حقانيت دين و تعاليم آن به جاي تزلزل، اضطراب و نسبيت انديشي در وجودش خواهد نشست و يقين ـ كه به تعبير امام معصوم، به ويژه در عصر غيبت، كم‌تر ميان مردم وجود دارد ـ جاي شك و ترديدهاي معرفت شناسانه را خواهد گرفت به طوري كه پس از عصر ظهور كمتر انساني همچون عصر غيبت در آتش ترديد خواهد سوخت و در اين امر ترديد خواهد داشت كه ‌چه چيزي گوهرِ دين است و چه‌چيزي بر آمده از فهمِ ديني است.

ج) رابطه انسان با جامعه: هم زيستي مسالمت آميز، امنيت خاطر، ظلم نكردن و ظلم نديدن از ديگران و رضايت خاطر از مردم از بزرگ‌ترين دغدغه هاي اجتماعي بشر در طول تاريخ بوده است. درعصر مهدوي انسان‌ها متحول مي‌شوند و عقلشان كامل خواهد شد. امنيت خاطر در مردم به وجود خواهد آمد. مردم از دست و زبان يكديگر در امان خواهند بود و توزيع ثروت عادلانه خواهد بود. به جهت رشد تقوا و ايمان در تمام جهان، مردم از ظلم ديگران مصون خواهند بود و آنچه در عصر غيبت ممكن است در يك خانواده، شهر يا كشور به ندرت ديده شود، پس از عصر ظهور در همه عالم ديده خواهد شد و جوامع بشري از تمامي آسيب‌ها و آفات و موانع هم زيستي، رهايي خواهند يافت. از اين‌رو مي‌توان تصوّر نمود كه با دكترين مهدويت در عصر ظهور، قرائتي جديد از عالم و آدم خواهيم داشت. حضرت علي(ع) در توصيف بيعت ياران حضرت مهدي(ع) با ايشان ضمن سخني مي‌فرمايند:

با او بيعت مي‌كنند که دزدي نكنند، زنا نكنند، مسلماني را دشنام ندهند، خون كسي را به ناحق نريزند، به آبروي كسي لطمه نزنند، به خانه كسي هجوم نبرند و... .

انسان عصر مهدوي بر اساسِ شفقت بر هم نوعان و احسان به خلق فراتر از قوانين اجتماعي به وحدت انساني با هم نوعان مي‌رسد و همه را از جنس خود مي‌بيند و منافع ديگران را همچون منافع خويش خواهد پنداشت و از منافعشان حمايت خواهد نمود.

د) رابطه انسان با طبيعت: با افزوده شدن علم و دانش بشري و كمال يافتن عقل انسان، بهره‌مندي و كنترل طبيعت به حد اعلي خواهد رسيد و بحران محيط زيست كه در عصر غيبت برآمده از افزون خواهي يا جهل ملل و آدميان است و امروزه تبديل به يك فاجعه شده، جاي خود را به امنيت محيط زيست خواهد داد. با استقرار حكومت مهدوي، دليلي براي مسابقه تسليحاتي و تخريب محيط زيست به جهت منفعت شخصي وجود نخواهد داشت و همان‌طور كه قوانين در يك كشور موجب مي‌شود که مردم آن كشور براي حفظ سرزمين و محيط زيست خود قوانين ملي را اجرا كنند، در عصر ظهور تمامي جهان اين‌گونه خواهد شد و هيچ‌گاه جهان و طبيعت تخريب نخواهد شد.

2- كاركرد دكترين مهدويت از جنبه جامعه شناسي

با نگاهي اندك به منابع روايي و مجموعه احاديثي كه در باره عصر ظهور و جامعه مهدوي بيان شده، استنباط مي‌گردد كه يكي از اهداف و آرمان‌هاي تشكيل حكومت جهاني امام مهدي(ع)، تحقق جامعه‌اي عادلانه، انساني، ديني و مبتني بر پايه‌هاي استوار اجتماعي است. بخشي از عوامل و شرايط تحقّق زمينه‌هاي انسان سازي، مبتني بر شرايط اجتماعي است، به گونه‌اي كه اگر جامعه برخوردار از آن شرايط لازم نباشد، انسان‌ها نمي‌توانند به شكوفايي برسند. از اين‌رو اگر هم هدف حكومت مهدوي انسان شناسانه باشد، باز ناگزيريم تا به تصحيح و سالم سازي اجتماعي كمك كنيم. منظور از تصحيح اجتماع، تصحيح همه پايه‌هايي است كه به گونه‌اي در حيات جمعي انسان‌ها مدخليت دارد. امروزه فيلسوفان سياسي معتقدند هر حكومتي بايد بتواند ارمغان آور امنيت، عدالت، اقتصاد سالم، آزادي، حقوق انساني، بهداشت و امثال آن باشد و انتظار توده مردم و شهروندان در هر جامعه‌اي از حاكمان ـ چه ديني و چه غير ديني ـ اين است كه بتوانند شرايط زندگي جمعي و هم‌زيستي مسالمت آميز را فراهم سازند. هم‌زيستي مسالمت آميز ميان انسان‌ها دو صورت دارد: يكي هم‌زيستي مسالمت‌آميز ميان انسان‌هاي يك جامعه يا كشور. ديگري هم‌زيستي مسالمت‌آميز ميان جوامع و ملل متفاوت. پاره‌اي از حكومت‌ها توانسته‌اند هم‌زيستي مسالمت آميز و عدالت اجتماعي را در يك جامعه متحقق سازند و امنيت، عدالت، بهداشت، آزادي و امثال آن را در جامعه خود در حد نسبي رشد دهند، امّا هم‌زيستي مسالمت آميز در ميان جوامع و كشورهاي متفاوت و در كل جهان هيچ‌گاه حتّي در تاريخ اديان هم به صورت كامل تحقق نيافته است. زيرا امروزه مي‌بينيم گاه رشد و توسعه يك جامعه و تحقّق زندگي مطلوب در آن به قيمت استثمار و غارت‌گري منابع ملي ديگر جوامع، قتل و غارت و انهدام يك يا چند كشور ديگر صورت مي‌پذيرد و در طول تاريخ كمتر ديده شده است كه رشد يك كشور بدون روحيه ظلم طلبي صورت پذيرد.

امروزه اگر هم در يك نگاه سطحي سخن بعضي از فيلسوفان اجتماعي مبني بر تحقق پاره‌اي از جوامع ايده‌آل را بپذيريم و معتقد شويم كه مفاهيمي همچون آزادي، عدالت، اقتصاد، حقوق بشر و امثال آن در يك يا چند كشور تحقّق يافته‌اند ، امّا باز با قبول اين سخن مي‌توان گفت، هم‌چنان غالب كشورهاي جهان دچار ظلم و بي‌عدالتي و نبودِ جامعه مناسب براي زندگي هستند. امروزه همه بر اين امر توافق دارند كه در اوج مدرنيته، ظلم و ستم انساني و تعامل خصمانه در روابط بين‌الملل وجود دارد و با وجود شكوفايي در تكنولوژي، صنعت و اقتصاد، از ميزان ستم‌هاي بين‌المللي كاسته نشده است و روز به روز به تعداد كشورهايي كه در زير خط فقر هستند، افزوده مي‌شود. مردم از اضطراب‌هاي حاصل از مرگ، فقر، بيكاري و آينده تاريك و مبهم رنج مي‌برند و در اين راستا، انسان مدرن نسبت به انسان سنّتي به جهت مدرن شدن وسايل كشتار جمعي و رشد تكنولوژي دچار اضطراب بيش‌تري است.

در يك نگاه منصفانه بايد گفت که نمي‌توان از كاركردها، آثار و خدمات علوم تجربي، خردورزي، صنعت و تكنولوژي چشم پوشي نمود و تأثير آن‌ها را در زندگي انسان ناديده گرفت. بي ترديد تكنولوژي توانسته مقدار زيادي از مشكلات انسان مدرن را در زندگي جمعي حل كند به طوري كه با نبود اين دستاوردها، زندگي جمعي انسان‌ها امكان‌پذير نيست. امّا از طرف ديگر نبايد فراموش كنيم كه تكنولوژي و صنعت علاوه بر جنبه‌هاي زيست شناختي، داراي آسيب‌ها و آثار مخرّب و كاستي‌هايي هم بوده است و اين آسيب‌ها، مشكلاتي را براي انسان مدرن در پي داشته است.

به رغم اين‌كه روزگاري در ابتداي رنسانس، افرادي چون فرانسيس بيكن ادعا مي نمودند كه انسان با علوم تجربي مي‌تواند بر طبيعت سيطره پيدا كند ، امروزه انديشمندان با اين پارادوكس مواجه هستند كه: چرا با رشد علوم تجربي (sciences) و خردگرايي (Rationality) هنوز مدرنيته و تكنولوژي نتوانسته جهان را به رفاه و عدالت جهاني برساند و هر روز به شمار كشورهايي‌كه زيرخط فقر هستند، افزوده‌مي‌شود وهمچنان انسان‌معاصردر ناآرامي به‌سر مي‌برد؟

1-2. كاركرد اجتماعي دكترين مهدويت پيش از عصر ظهور: علاوه بر فوايد و آثار انساني دكترين مهدويت در عصر غيبت، مي‌توان براي آن كاركردهاي اجتماعي و جمعي نيز برشمرد. مؤمنان در فرهنگ اسلامي اين باور غلط را مبني بر اين‌كه با افزودن ظلم و ستم در امر ظهور منجي تسريع مي‌شود، نمي‌پذيرند؛ بلكه در روايات اسلامي توصيه شده است كه مؤمنان براي تعجيل و سرعت‌بخشي به ظهور امام عصر(عج) بكوشند تا جامعه و محيط زندگي خود را آماده و مهيّاي ظهور سازند. يكي از جنبه‌هاي آماده‌سازي ظهور مهدوي، ايجاد خواست و نياز به امام معصوم در جامعه مي‌باشد و اين‌كه بايد فكر و انديشه نياز به حكومت و دولت مهدوي در ميان توده مردم ترويج شود. در واقع مهدي باوري اقتضا مي‌كند که مؤمنان انديشه و فكر خويش را در جامعه ترويج كنند و ساحت اجتماعي را براي اين امر مهم آماده و مهيّا سازند.

در روايات بيان شده است كه ظهور امام مهدي(عج) برخاسته از مشيت الهي است، اما تسريع يافتن ظهور امام مهدي(عج) مبتني بر نياز توده مردم بلكه جهان به يك انسان نجات گر و آسماني است. تاريخ اديان گوياي اين است كه بازگشت پاره‌اي از انبيا به ميان قومشان ـ پس از غيبت از قوم خويش ـ آن‌گاه شتاب گرفته كه تقاضا و اقبال مردم زياد شده و مردم پيامبر خويش را از خداوند طلب نموده و از كردة خويش پشيمان گشته بودند، همچنين تعجيل ظهور امام مهدي(عج) نيازمند خواست عمومي مردم است و همانطور كه فقدان و از دست دادن امام يا پيامبر به جهت پشت كردن و جفايِ تودة مردم است، امري كه موجب شد تا حضرت علي(ع) بيست و پنج سال سكوت اختيار كند، بازگشت و ظهور امام هم وابسته به اين امر است. امام مهدي(عج) در توقيعي كه به شيخ مفيد مي‌نويسد به اين امر اشاره مي‌كند:

اگر شيعيان ما يكپارچه و يكدل به پيمان خود با ما وفا مي‌كردند، هرگز سعادت و توفيق ديدار ما از آنان گرفته نمي‌شد و به تأخير نمي‌افتاد و همانا سعادتمند مي گرديدند تا ديداري از روي معرفت و صدق با ما داشته باشند، آنچه كه موجب جدا شدن و محروميت آنان از ديدار ما است، اعمال ناپسندشان است كه خبر آن به ما مي رسد، اعمالي كه مورد رضايت ما نيست.

پيش از عصر ظهور، كاركرد دكترين مهدويت در حوزه اجتماعي مبتني بر خواست و تلاش جمعي مؤمنان است. در عصر غيبت مردم همه اموري را كه روزگاري احساس مي‌نمودند براي آنان ارمغان آور آرامش، صلح، هم زيستي، عدالت و آزادي است، تجربه نموده‌اند، و ديده‌اند كه هيچ يك از آنها نتوانسته جهاني بدون آشوب و اضطراب براي آنان بيافريند. انسان پس از رنسانس در طي سيصد سال عناصري را آزموده است كه قبل از آن امكان پذير نبوده است، اموري همچون علم‌گروي، تكنولوژي، خردگرايي افراطي، سكولاريسم، مدرنيته، سياست‌هاي اقتصادي (سرمايه‌داري، سوسياليسم)، سياست‌هاي بين‌المللي و امثال آن، اما بشر معاصر هنوز از بي عدالتي، سلطه جويي، بحران محيط زيست، ثروت خواهي بيمارگونه، ناآرامي جهاني و استثمار بشري، نسبي گرايي معرفتي، تزلزل در حقانيت انديشه و دين و امثال آن رنج مي‌برد. اين امر گوياي اين است كه انسان عصر جديد، بدون هويت وحياني و الوهي نتوانسته بر مشكلات خود چيره شود و بدون دغدغه به حيات جمعي خويش ادامه دهد و نياز به انديشه مهدوي و انساني آسماني در عصر مدرن كه آنان را از اين وضعيت نجات دهد، امري محسوس است.

براي برون رفت از مشكلات موجود در مدرنيته، و حلّ تعارض ميان مدرنيته با سنّت و دين يا به تعبير جامع‌تر فرهنگ، انديشمندان راهكارهاي متفاوتي را مطرح نموده‌اند، عده‌اي از انديشمندان در پاسخ به اين معماي عصر جديد، فرا مدرنيسم را مطرح مي‌كنند و معتقدند كه هنوز پروژه مدرنيته تكميل نشده و به سرانجام نرسيده و نواقصي در آن نهفته است كه اگر آن‌ها حل شوند و مدرنيته رشد بيش‌تري كند، اين مشكلات هم حل خواهد شد. عده‌اي ديگر به پسا مدرنيسم روي آورده‌اند و عناصر مدرنيته همچون خردگرايي افراطي، علم‌گروي افراطي، كاركرد و ديگر عناصر آن را نقد زده‌اند و به نوعي كثرت‌گرايي معرفتي و فرهنگي، ارزش دادن به خرده فرهنگ‌ها، نسبيت انديشي و ديگر ويژگي‌ها اهميت داده‌اند.

پاره‌اي از انديشمندان در نسبت ميان دين با مدرنيته و دنياي جديد، معتقدند انسان مدرن وفادار به عقلانيت و استدلال، تعبّد گريز، اخلاق گريز و به دنبال رهايي از رنج است و اين امور با وفاداري به نظام متافيزيكي اديان امكان پذير نيست. بنا به نظر آنان اديان وفادار به تعبّد و ايمان، وابسته به چارچوبه‌هاي تاريخي و جغرافيايي و متكي به نظام‌هاي پيچيده متافيزيكي هستند، به اين جهت فهم سنّتي نمي‌تواند انسان عصر مدرن راكه به دنبال رضايت از زندگي، شادي، اميد، و كاستن مشكلات خويش است ارضا كند؛ انساني كه به دنبال تكنيك و روشي است كه بتواند از رنج‌ها و سختي‌هاي خود بكاهد. آن ديني مي‌تواند رضايت انسان معاصر را جلب كند كه بتواند به نيازهاي انسان جديد و پرسش‌هاي او بهتر پاسخ دهد. از اين رو اين دسته از انديشمندان در حل مشكلات اجتماعي انسان معاصر فهمِ معنوي را جايگزين فهم سنّتي از دين مي‌سازند و به اين طريق، ميان مدرنيته و دين سازگاري ايجاد مي‌كنند.

گاه در پاسخ به مشكلات مدرنيسم و عصر جديد، به سوي الهيات نارئاليسم و آشتي دادن انسان جديد با مفاهيم متافيزيك توسط نوعي معنويت و اخلاق زميني، رو آورده‌اند كه بر طبق آن الهيات به مثابه هنر و امري شخصي و خصوصي تلقي مي‌گردد و مي‌تواند براي انسان آرامش‌آور و لذّت بخش باشد . گاه در اين راستا به سوي رويكردهاي روان شناسانه همچون يوگا، مديتيشن و ديگر روش‌هاي تمركز و امثال آن رفته‌اند؛ روش‌هايي که براساس آن

انسان‌ها گمشده خود را در تكنيك‌هايي مي‌جويند كه بتوانند از توهمات ذهني و رواني آسوده شوند و بر مشكلات و اضطرابات حاصل از مدرنيته فائق آيند.

عده‌اي از انديشمندان نوانديش درحلِّ تعارض ميان مدرنيته با دين و سنّت ترجيح مي‌دهند جانب مدرنيته را بگيرند و آن را به رسميت بشناسند و با اين فرض، به دخل و تصرّف در سنّت و دين بپردازند. بنا به تفكّر اين انديشمندان چون زندگي مدرن و مبتني بر تكنولوژي امري اجتناب‌ناپذير و غيرقابل حذف است، از اين‌رو بايد در سنّت و دين انعطاف و تحولي ايجاد نمود تا با مدرنيته سازش پيدا كند. به اين سبب پاره‌اي از آنان به ديني حداقلي و مبتني بر عناصر انساني و اخلاق اجتماعي و متكي بر تفسير عقلاني از شريعت اكتفا نموده و از مؤلفه‌هاي ديني، تفسيري زميني و متناسب با سكولاريسم ارائه داده‌اند. در اين تفسير از دين، تنها اهداف و انگيزه‌هاي غايي دين مورد توجه قرار مي‌گيرد و عناصري همچون انسانيت، معنويت، تعبد و تدين عرفي و غير وحياني جايگزين تفسير سنّتي از دين مي‌گردد. پيش فرض بزرگ اين طيف از انديشمندان در نسبت ميان دين و مدرنيته اين است كه فهم سنّتي از دين مسيحيت با زندگي جديد سازگار نيست و بلكه گاهي هم متعارض است و لاجرم بايد در فهم سنّتي تغيير ايجاد نمود تا عناصر دين با مدرنيته همسو گردد.

در همين راستا، پاره‌اي از پژوهش‌گرانِ سنّت‌گرا به اين سو رفته‌اند كه زمان و مكان غيراصيل است و در برابر اهميت دادن به مدرنيته، به حقايق جاودان اديان كه داراي وحدت باطني و فرازمان و فرامكان هستند، تأكيد مي‌ورزند. در نظر اين انديشمندان حقايق موجود در همه اديان، ريشه در حكمت و عناصر قدسي دارد كه بر آمده از علوم الهي و مقدّس است و برتر از تجدّد، زمان و مكان است. بنابراين ديدگاه، اگر انسان معاصر نمي‌تواند به آن حكمت‌ها و حقايق جاودان تن دهد، به جهت ضعف آن حقايق جاودان نيست، بلكه به سبب روح دنيوي، فرودين و دنيا زدة انسان در عصر جديد است. انسان معاصر اگر بتواند از نفس پست و دنيازدة خويش جدا گردد و به سوي حقايق ازلي و ابدي و حكمت جاودان حركت كند، در اين صورت تعارضي ميان دين و مدرنيته وجود نخواهد داشت و آن دو سازگار خواهند گشت.

اما از منظر اسلامي، همه اديان آسماني و تمامي انبيا به دنبال سرانجام نيكو براي انسان‌ها و تصحيح، سازندگي و آيندة روشن براي جوامع بشري هستند. اين آباداني و تصحيح عالم و آدم پس از عصر ظهور به وسيله پروژه مهدويت و به دست شخص امام مهدي(عج) امكان‌پذير است و قبل از ظهور به وسيلة فرهنگ انتظار و كوششِ مؤمنان در جهت اصلاح جامعه و اميد به زندگي بهتر تحقق پذير است. منظور از فرهنگِ انتظار اين است كه مؤمنان پيوسته توجه به انسان كاملي دارند كه مي‌تواند نفس ابليس زده انسان معاصر را رام و مطيع سازد و

جامعه‌اي عادلانه به وجود بياورد، و دكترين مهدويت به اين معنا است كه در عصر غيبت بر اساس آموزه‌هاي مهدويت براي مشكلات انساني و اجتماعي راه حل ارائه دهيم و در ارائه نظريه‌ها و راهكارها علاوه بر استفاده از خردورزي و علوم تجربي و تجربة گذشتگان، بر مؤلفه اصلي و بنيادين مهدويت تكيه كنيم. آموزه‌هاي اسلامي هيچ‌گاه به اين امر رضايت نمي‌دهد كه براي رسيدن به آرمان‌هاي مدرنيته و به جهت سازگاري با دنياي جديد و سكولاريسم از آموزه‌هاي ديني و از خلوص ديني دست كشيده شود يا شريعت و آموزه‌هاي دين با بديلي همچون معنويت و عرفان غيرديني، ناديده گرفته شود. در تفكّر ديني بايد ميان خردورزي، روابط انساني، تكنولوژي، علوم تجربي و ديگر مقولات بشري با مؤلّفه‌هاي ديني سازگاري ايجاد نمود، اما اين امر نبايد به قيمت تقليل و كاهش اعتقادات، شريعت و آداب ديني و يا عدم خلوص آن مؤسسه‌ها باشد. انديشمندان ديني براي برون رفت از تعارضات و چالش‌هاي موجود ميان سنّت و مدرنيته، يا از آموزه هاي ديني عدول مي‌كنند و عناصر اصلي و بنيادين ديني را كنار مي‌گذارند. و راه حل‌ها را در مفاهيم بيروني دين طلب مي‌كنند، يا رويكردي ناخالص از معرفت و حكمت قدسيِ دين را عرضه مي‌كنند كه در هر دو سو، اصلي‌ترين عنصر اعتقادي و فلسفه تاريخ اسلام، يعني نگرش منجي‌گرايي يا مهدويت به حاشيه رانده مي‌شود و يا ناديده گرفته مي‌شود. زيرا بي‌ترديد با اعتقاد به فرهنگ مهدوي و مفهوم انتظار، بسياري از راهکارهاي مذکور با روحيه اسلامي سازگار نخواهد بود. در تمامي اين تئوري‌ها براي پاسخ به پرسش‌هاي اجتماعي مدرنيته و نسبت ميان آن با دين، يك امر مشترك است و آن اين نكته است که همه آن‌ها پاسخ‌هاي برون ديني است و هيچ يك متكي بر منابع ديني و برآمده از اعتقادات و آموزه‌هاي درون ديني نيست.

2-2. كاركرد اجتماعي دكترين مهدويت پس از عصر ظهور: با بررسي احاديث مهدويت درباره حكومت مهدوي، به روشني فهميده مي‌شود كه تحول ساختاري در زمينه مديريت جامعه، اقتصاد، روابط اجتماعي، مناسبات انساني، علوم طبيعي و ديگر حوزه‌هاي فرهنگ در زمان ظهور امري مسلم و قطعي است به طوري كه مي‌توان ثمره و بازتاب حكومت مهدوي را در اين حوزه‌ها كه امروزه از آن به فرهنگ تعبير مي‌شود، مشاهده نمود.

بخشي از نيازهاي طبيعي و فطري انسان در عرصه زندگي، جمعي و همگاني است و اديان نمي‌توانند نسبت به آن‌ها بي‌تفاوت باشند. همه انسان‌ها عدالت‌جو، صلح‌طلب، آزادي‌خواه، دوستدار حاكمان عادل، آرامش و امنيت اجتماعي و نيازمند هم زيستي مسالمت آميز با ديگر آدميان هستند. اين مفاهيم در زاويه وسطحي كوچك‌تر، گاه در درون يك خانواده ديده مي‌شود و انسان در چنين خانواده‌اي كه برخوردار از صفات انساني، روحيه تعاون و همياري است، احساس آرامش مي‌كند. حال تصوّر شود كه پس از عصر ظهور همه مردم جهان نسبت به يكديگر همان احساسي را داشته باشند كه اعضاي خانواده نسبت به يكديگر دارند، طبيعي است که انسان‌ها چنين جامعه‌اي را براي خود آرماني و مطلوب مي‌دانند، و گمشده انسان‌ها در عصري كه ما در آن به‌سر مي‌بريم، جامعه‌اي است كه انسان‌ها نسبت به هم و حاكمان كشورها نسبت به مردم كشور خود و ديگر كشورها رابطه‌اي مشفقانه و انساني داشته باشند؛ جامعه‌اي كه در آن نيكي و دوستي نهادينه شده باشد، توزيع ثروت، قدرت و عدالت مبتني بر فضيلت محوري و خردمندي باشد و همه انسان‌ها، منطقي را بر عالم حاكم بدانند. امام علي(ع) در توصيف جامعه مهدوي و احياي عدالت اجتماعي مي‌فرمايد:

او (قائم) آرا و انديشه‌ها را تابع قرآن و متمايل به آن مي‌کند آن‌گاه كه ديگران قرآن را به آرا و انديشه‌هاي خود باز مي‌گردانند. به آنان شيوه عدالت را نشان مي‌دهد و كتاب و سنّت را كه متروك و منزوي شده، زنده مي‌كند.

بنا بر دكترين مهدويت با آمدن امام مهدي(عج) آنچنان عدالت و آزادي گسترده مي‌شود كه انسان‌ها ابتدا از هواهاي نفساني و قيد و بندهاي دروني خود رها مي‌شوند و سپس اين آزاديِ انسان‌شناسانه در عرصة اجتماعي خود را مي‌نماياند. درباره عصر ظهور گفته شده است كه امنيت چنان گسترده مي‌گردد كه يك زن مي‌تواند ميان عراق و شام پياده رفت و آمد کند ـ و كسي هم به او تعرّض نمي‌كند. و زنان چنان فرهيخته خواهند شد که در خانه خواهند نشست و با تکيه بر کتاب و سنت داوري و قضاوت خواهند نمود. رفاه عمومي، اقتصاد و عدالت اجتماعيِ مردم چنان بهبود مي‌يابد كه انفاق كنندگان و زكات دهندگان، فقيري نمي‌يابند تا به او انفاق كنند. از بركت وجود امام مهدي(عج) ثروت و مال بدون حساب به مردم داده مي‌شود و همه با هم در صلح و زندگي مسالمت‌آميز به‌سر مي‌برند به طوري كه گفته شده ـ شايد اين تمثيل و داراي معناي كنايي باشد ـ بره با گرگ در كنار هم زندگي خواهند كرد.

دلبردگي جامعه مهدوي و تقاضاي وجودي بر آن داراي ريشه‌هاي عميق اعتقادي و ديني است و نمي‌توان بر اساس سرخوردگي دروني از وضعيت جامعه، فرافكن نمودن نيازهاي دروني، ضمير ناخودآگاه و يا آرمان طلبي آن را تحليل نمود؛ زيرا جامعه مهدوي مبتني بر سخنان نبوي و متون ديني است و زاييدة افكار، اميال و حالات روحي متشرّعان نيست. امروزه شايد بتوان جوامعي را يافت كه در آن‌ها به طور نسبي هم‌زيستي مسالمت آميز، روابط انساني، حقوق شهروندان، عدالت اجتماعي و ديگر مفاهيم اجتماعي در حد مطلوب وجود داشته باشد، لكن در حكومت مهدوي عنصر ديگري وجود دارد كه جامعه آن دوران را از جوامع قبل از ظهور جدا مي‌سازد و آن اين ويژگي است كه تمامي عناصر هم‌زيستي در زمان حكومت مهدوي بر محور عبوديت و بندگي خواهد بود و خدا محوري، ركنِ نخست جامعه عدالت پيشه مهدوي خواهد شد، رکني که در جوامع امروز که توانسته‌اند به عدالت اجتماعي برسند، مفقود و ناپيدا است.

در واقع مي‌توان گفت امروزه اگر هم از جنبة انسان‌شناسي و جامعه‌شناسي بخشي از ويژگي‌هاي جامعه و انسانِ ايده‌آل تحقق يافته باشد، اما اين امر به طور كامل و همه جانبه محقق نيافته است و هنوز نمي‌توان از جهان ايده‌آل سخن گفت. و در عصر ما شايد بتوان از انساني با رفتارهاي هنجار اجتماعي و سازماني مثال زد، امّا نمي‌توان از انسان مطلوب ديني يا جامعه مملو از انسان‌هاي ديني نظير آورد.

------------------

منابع فارسي:

ابن حنبل، احمد، دارصادر، بيروت، بدون تاريخ.

ابن طاووس، رضي الدين ابوالقاسم، الملاحم و الفتن في ظهور الغائب المنتظر، بيروت، موسسه الوفاء، س 1403.

ابن عربي، محيي الدين، فتوحات مكيه، قم، چاپ حاج اسماعيل هدايتي، ج 3.

البخاري الجعفي، ابو عبد الله، صحيح البخاري، تحقيق قاسم الشماعي الرفاعي، بيروت، دارالقلم، بيروت، سال 1987.

الياده، ميرچا، دين پژوهي، بهاء الدين خرمشاهي، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، س1378، دفتر دوم.

بركات، جمال، فرهنگ اصطلاحات سياسي، صادق آئينه وند و فيروز حريرچي، تهران، نشر رجاء، س 1368.

البعلبكي، منير، المورد، الطبعه الخامسه و العشرون، بيروت، دار الملايين، س 1991.

بيهقي، احمد بن حسين، السنن الكبري، بيروت، دار الفكر، س 2003م.

پازاردگاد، بهاءالدين، مكتب هاي سياسي، تهران، انتشارات اقبال، بدون تاريخ.

پوپر، كارل، جامعه باز و دشمنانش، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمي، س 1365.

پوپر، كارل، درس اين قرن، ترجمه علي پايا، تهران، طرح نو، س 1379.

الترمذي، ابو عيسي، الجامع الصحيح، تحقيق ابراهيم عطوه عوض، بيروت، داراحياء التراث العربي، ج 4.

تفتازاني، مسعود بن اسعد، شرح المقاصد، تحقيق عميره عبدالرحمن، قم، الشريف الرضي، (افست)، س 1370.

حائري يزدي، علي، الزام الناصب في اثبات الحجه الغائب، قم، مكتبه الرضي، س 1404.

حكيمي، محمد، در فجر ساحل، چاپ نهم، قم، دفترانتشارات اسلامي، بدون تاريخ.

حكيمي، محمد رضا، خورشيد مغرب، چاپ هفدهم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، س1379.

جهانبگلو، رامين، نقد عقل مدرن، ترجمه حسين سامعي، چاپ دوم، تهران، نشر و پژوهش فروزان روز، س1377.

راسل، برتراند، تاريخ فلسفه غرب، ترجمه، نجف دريابندري، تهران، نشر پرواز، 1365، ج 2.

راسل، برتراند، تاثير علم بر اجتماع، ترجمه، محمود حيدريان، تهران، انتشارات بابك، س2535.

سجستاني ازدي، ابوداوود، سنن ابي داوود، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت، المكتبه المصريه، تاريخ نامعلوم.

سروش، عبدالكريم و همكاران، سنت و سكولاريسم، تهران، صراط، س 1381.

سليمان، كامل، روزگار رهايي، ترجمه علي‌اكبر مهدي‌پور، چاپ دوم، تهران، نشر آفاق، س1407.

شايگان، داريوش، اديان و مكتب هاي فلسفي هند، چاپ پنجم، تهران، اميركبير، س1383.

شولت، يان آرت، جهاني شدن، مسعود كرباسيان، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، س1382.

صافي گلپايگاني، لطف الله، منتخب‌الاثر، تهران، مكتب الصدر، بدون تاريخ.

صدوق، محمد بن علي، الخصال، تصحيح علي اكبر الغفاري، تهران، موسسه النشرالاسلامي، س 1362 ق.

طبرسي، احمد، الاحتجاج، تصحيح ابراهيم بهادري و محمد هادي به، قم، انتشارات اسوه، س 1413.

عطيه الله، احمد، القاموس السياسي، الطبعه الثالثه، قاهره، دار النهضه العربيه، س 1968.

علي بن ابيطالب، نهج البلاغه، گردآوري سيد رضي، ترجمه محمد دشتي، تهران، ستاد اقامه نماز، س 1379.

عنايت، حميد، انديشه سياسي در اسلام معاصر، بهاءالدين خرمشاهي، چاپ چهارم، تهران، خوارزمي، س 1380، صص 274 - 271.

فارابي، محمد بن محمد، الجمع بين رأيي الحكمين، بيروت، دار المشرق، س 1405.

فقيه ايماني، مهدي، الامام المهدي عند أهل السنه، قم، مطبعه الخيام، س 1401.

القزويني، ابوعبد الله، سنن ابن ماجه، تحقيق محمود حسن نصار، بيروت، دارالكتب العلميه، سال 1998.

القشيري النيشابوري، ابوالحسن، صحيح مسلم، بيروت، دار ابن حزم، سال 1995.

قندوزي، سليمان ابن ابراهيم، ينابيع الموده، بيروت، دار الاسوه للطباعه و النشر، س1416ق.

قونوي، صدرالدين، فكوك، محمد خواجوي، تهران، انتشارات مولي، س 1372.

كليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، تهران، دارالكتب الاسلاميه، س1365.

كوراني،علي، معجم احاديث الامام المهدي، قم، موسسه معارف اسلامي، س 1411.

كوراني، علي، عصر ظهور، عباس جلالي، چاپ دوم، تهران، شركت چاپ و نشر بين الملل سازمان تبليغات، س 1379.

كونگ، هانس، تاريخ كليساي كاتوليك، حسن قنبري، قم، مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب، س 1384.

كهن، آبراهام، گنجينه اي از تلمود، اميرفريدون گرگاني، تهران، انتشارات اساطير، سال1382.

كيوپيت، دان، درياي ايمان، ترجمه حسن كامشاد، تهران، طرح نو، س 1378.

گلبرك، اتان، كتابخانه ابن طاووس، سيد علي قرائي و رسول جعفريان، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، س 1371.

المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، الطبعه الثالثه، بيروت، داراحياء التراث العربي، س1983.

مسيح، عيسي، كتاب مقدس، تهران، انجمن كتاب مقدس ايران، س 1983.

المقدسي الشافعي، يوسف بن يحيي، عقد الدرر في اخبار المنتظر، تصحيح عبد الفتاح محمد حلو، بيروت، مكتبه عالم الفكر، س 1979.

موسوي اصفهاني، سيد محمد تقي، مكيال المكارم، سيد مهدي حائري قزويني، چاپ دوم، دفتر تحقيقات و انتشارات بدر، س 1372.

مهدي پور، علي اكبر، قم، كتابنامه حضرت مهدي(عج)، الهادي، س1375.

نصر، سيد حسين، معرفت و معنويت، انشاءالله رحمتي، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردي، س 1380.

نصر، سيد حسين، معرفت و امر قدسي، فرزاد حاجي ميرزائي، تهران، نشر فروزان، س1380.

نعماني، محمد بن ابراهيم ، كتاب غيبت، سيد احمدفهري زنجاني، چاپ چهارم، دارالكتب الاسلاميه، سال1362.

نوروزي خياباني، مهدي، فرهنگ و اصطلاحات سياسي، چاپ ششم، تهران، نشر ني، س1376.

النيشابوري ابوعبدالله، المستدرك علي الصحيحين، تحقيق محمود مطرجي، بيروت، دارالفكر، س2002.

نيك آئين، امير و همكاران، واژه هاي سياسي، تهران، انتشارات پژوهش، بدون تاريخ.

واترز، مالكوم، جهاني شدن، اسماعيل مرداني گيوي، تهران، سازمان مديريت صنعتي، س1379.

ونسينك، آرنت يان، المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي، ليدن، مكتبه بريل، س1936.

الهيئه العلميه في موسسه نهج البلاغه، قم، موسوعه احاديث اميرالمومنين، اعتماد، س1416ق.

ياسپرس، كارل، مسيح، احمد سميعي، تهران، خوارزمي، س 1373.

------------------

منابع انگليسي

1- Babcock Gove, Philip, Websters, third New Internationl Dictoinary, Merriam- Webster, PHILIPPINES( copy right), 1993.

2- Comstock, W. Richard, The Encyclopedia of Religion,edited by Mircea Eliade , macmillan publishing company, New York, 1987, vol 4.

3- Soukhanov, Anne H, American Heritage dictionary, Houghton Mifflin company, Boston, 1992.

4- William, M. E, New catholic Encyclopedia, second edition, Thomson Gale, washington, D.C, 2003,